

بررسی بایست فضایل فکری از نگاه زکزیبسکی و تبیین دلالت‌های آن در آموزش

فرخنده دیناد^۱، سید جلال هاشمی^{۲*}، سید منصور مرعشی^۳ و مسعود ضیائی مقدم^۴

چکیده

«فضایل فکری» ویژگی‌های پایدار نفس هستند که در بررسی حقیقت (مشغله مطلوب ذهن) به کار می‌آیند. زکزیبسکی فضایل فکری را خصوصیات شخصیتی فکری قابل تحسین دانسته که دارای دو مؤلفه انگیزش و موفقیت قابل اعتماد هستند. این مقاله درصدد است با رویکرد تحلیلی از منظر زکزیبسکی به ماهیت فضایل فکری و دلالت‌های تربیتی آن در آموزش تفکر بنگرد. در حالی که تحلیل‌ها نشان می‌دهند با فرض ساختارهای متفاوت برای فضیلت‌های مختلف از جنبه هر دو مؤلفه انگیزش و موفقیت و به تبع آن کارکردها و مهارت‌های متفاوت نسبت به یکدیگر، نمی‌توان آن‌ها را در یک قالب یکسان بیان زکزیبسکی تحلیل کرد بهتر که بپذیریم چنین فضیلت‌هایی به عنوان ویژگی‌های شخصیتی قابل تحسین که به میزان کافی اکتسابی و تحت کنترل عامل شناختی هستند فی‌نفسه ارزشمندند و باید با اصولی چون مراجعه مستقیم به نمونه‌ها، تأکید بر ساختار روانی- انگیزشی افراد و تحسین آن‌ها، رشد تفکر انتقادی و فلسفه‌ورزی، رشد و ابتکار و روش‌هایی چون خوگیری، گفتن و بازگو کردن روایات، تقلید مستقیم از نمونه‌ها و شخص فضیلت‌مند در افراد آموزش داد.

کلید واژه‌ها: فضایل؛ فکری؛ زکزیبسکی؛ دلالت‌های تربیتی

۱. دکتری فلسفه تعلیم و تربیت، دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران
f.disnad@yahoo.com
۲. نویسنده مسئول: استادیار گروه فلسفه تعلیم و تربیت، دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران j.hashemi@scu.ac.ir
۳. دانشیار گروه فلسفه تعلیم و تربیت، دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران marashi_s@scu.ac.ir
۴. استاد گروه فلسفه تعلیم و تربیت، دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران safaei_m@scu.ac.ir

DOI: 10.22051/JONTOE.2020.23527.2466

https://jontoe.alzahra.ac.ir/article_5020.html

5. Intellectual Virtues

مقدمه

از آنجایی که فرایندها و عادت‌های ذهنی فکری تنها به بخش فکری ارتباط پیدا می‌کنند، آن‌ها را صرفاً تا آنجا که شوق پرداختن به کارهای نیک یعنی بررسی حقیقت را در فرد به وجود می‌آورند، می‌توان فضیلت تلقی نمود چرا که حقیقت مشغله مطلوب ذهن است. با این حال نمی‌توان آن‌ها را به شکلی که گویی موجب به‌کارگیری قدرت یا عادت‌ها به شکل مطلوب می‌شوند، فضیلت نامید. اما از آنجا که به‌کارگیری فضایل فکری مبتنی بر فرض تحرک اراده‌اند، به نظر می‌رسد که اگر فردی فاقد اراده‌ای با تمایل مطلوب باشد، هرگز نمی‌تواند به خیرهای متناسب با فضیلت‌های فکری دست یابد. فضایل^۱ فکری^۲ آن‌گونه که در اینجا مد نظر ما هستند، صرفاً بنیان‌هایی اکتسابی و چالش‌برانگیز از عملکرد فکری عالی نوعاً انسانی‌اند که فیلسوفان با مقاصد معرفتی و دستیابی به حقیقت، به تبیین و تحلیل ماهیت و کاربرد آن‌ها اقدام کرده‌اند. مفهوم محوری ما در این مطالعه، هر چند نه مبنای نظری آن، ماهیت فضایل فکری از منظر زگزیبسکی با رویکرد تربیتی است. دستاورد بررسی تحلیلی ماهیت فضایل فکری با مقاصد تربیتی این است که فضیلت‌های فکری بر «ارزش شخصی» فرد، یعنی بر خوبی و بدی فرد دارنده خود به عنوان شخص، تأثیر می‌گذارند. اینکه بگوییم کسی جستجوگر، توجه‌گر، منصف، منتقد یا داری صداقت فکری است، تلویحاً به معنای آن است که او، البته در قالب یا به نحوی مشخصاً فکری، شخص خوبی است یا به عنوان یک شخص، خوب است.

لیندا زگزیبسکی^۳ فضایل را به عنوان ویژگی‌های شخصیتی و رفتاری در نظر می‌گیرد که اکتسابی‌اند و با هدف کسب معرفت و حقیقت توسط یک پژوهشگر مسئول از نظر فکری تجسم می‌یابند. وی قصد دارد هم در معرفت‌شناسی و هم در تدوین یک نظریه جامع اخلاقی بر فضایل فکری و در سطحی بالاتر بر شخص فضیلت‌مند به مثابه یک الگوی قابل‌تحسین تمرکز کند. از این رو، این روند بر وجه تعلیمی فضایل فکری و تربیت شخص فضیلت‌مند بیش‌تر از گذشته افزوده است. من اعتقاد دارم که آموزش بایستی تقویت رشد فضایل فکری را هدف خود قرار دهد و تا حدی روشن سازد که آموزش به این شیوه‌ها به چه شکل است.

1. Virtues
2. Intellectual
3. Zagzebeski

در پژوهش حاضر با رویکردی تحلیلی نخست مفهوم و ماهیت فضیلت و نیز فضایل فکری بررسی می‌شود، و در تحلیل آن بر آراء زگزیسکی تأکید می‌شود؛ سپس دلالت‌های تربیتی^۱ در خصوص اهداف، اصول یا روش‌های تربیت فضایل فکری از نگاه زگزیسکی با هدف تقویت آن‌ها در اشخاص بررسی می‌شود.

ماهیت فضیلت

برخی فعالیت‌ها یا انواعی از موقعیت‌های فعالیتی نوعاً انسانی هستند. تقریباً همه گروه‌های انسانی با یکدیگر به تبادل کالا می‌پردازند، روابط بین فردی صمیمانه‌ای برقرار می‌کنند، به پژوهش می‌پردازند و دانش را به یکدیگر منتقل می‌کنند و امثالهم. چنین فعالیت‌هایی، یا فعالیت در چنین موقعیت‌هایی تنها توسط افرادی به خوبی انجام می‌شود که نه تنها دارای کارکردهای مطلوب توانایی‌های فکری هستند، بلکه باید برخی ظرفیت‌ها و تمایلات تعالی انسانی در آن‌ها از طریق آموزش شکل بگیرد. ویژگی‌هایی فضیلت هستند که در این نوع آموزش برای زندگی مطلوب به دست می‌آیند. در اخلاق فضیلت ماهیت فضیلت به صورت گوناگونی از جمله؛ ملکه ذهنی، ملکه نفسانی، ملکه انگیزشی تعریف شده است. «یونانیان باستان فضیلت را نوعی برتری و مزیت می‌دانستند که الزاماً به معنای برتری اخلاقی نبود و بر هر نوع مزیتی در هر زمینه‌ای اطلاق می‌شد. آن‌ها واژه «آرته» را برای اشاره به هر نوع برتری به کار می‌بردند که بعدها به فضیلت ترجمه شد و معنا و کاربرد خاص خودش را یافت. در این معنا، فضیلت ملکه نفسانی نیست، بلکه نوعی مهارت و استعداد است که باعث می‌شود فرد افعالش را بهتر انجام دهد» (خزاعی، ۱۳۹۴، ص ۱۰۰). از نظر ارسطو «فضیلت اکتسابی است که در اثر تکرار اعمال منطبق با فضیلت در طبیعت انسان پدید می‌آیند و به ویژگی پایدار نفس تبدیل می‌شوند (ارسطو، ۱۳۷۷، ب ۱۰۹۷ صص ۳۹-۲۹). در اینجا، فضایل نوعی ملکه شمرده می‌شد و «ملکه»، کنش‌ها یا واکنش‌های معینی است که افراد در موقعیت‌های خاص از خود بروز می‌دهند (پینکافس، ۱۳۸۲، ص ۴۰۵). از این منظر، فضیلت خصلتی منشی تعریف می‌شد که لازم است آدمی آن را شکوفا کند یا با آن به خوبی زندگی کند. زگزیسکی در این راستا با ارسطو همراه می‌شود و صرفاً در برخی موارد نسبت به تعریف ارسطو مؤلفه‌هایی را

اضافه می‌کند. وی نظریه خود از فضیلت را انگیزش‌بنیاد^۱ می‌خواند و برای ارائه یک مفهوم جامع و کامل از تبیین فضیلت بر موارد ذیل تمرکز می‌کند:

۱. فضیلت یک برتری و کمال است؛
 ۲. فضیلت یک خصلت عمیق درونی فرد است؛
 ۳. ویژگی‌های برشمرده در صدر فهرست‌های ارائه‌شده در طی تاریخ، به‌واقع فضیلت هستند؛
 ۴. این ویژگی‌ها شامل حکمت، شجاعت، خیرخواهی، عدالت، صداقت، وفاداری، شرافت و سخاوت است؛
 ۵. بعضی از فضائل فکری، بعضی دیگر اخلاقی و شماری نیز نه اخلاقی و نه فکری هستند؛
 ۶. زائد شمردن قید «اخلاقی» در عبارت «فضایل اخلاقی» هیچ الزامی ندارد،
 ۷. اهمیت نظری (ارزیابی در اخلاق نظری) و کاربرد عملی (تصمیم‌گیری خود و ارزیابی دیگران) را در نظر گرفت (زگزبسکی، ۱۹۹۶: ص ۱۳۵).
- از این منظر، فضیلت کمال و مزیت اکتسابی پایدار برای نفس است که با هویت دارنده فضیلت پیوند دارد. و «دارای ارزش ذاتی است نه ارزش ابزاری» (همان، ص ۸۶-۸۴). بدین صورت زگزبسکی با بیان این که اعمال و رفتار بیرونی فرد یک مؤلفه روان‌شناختی دارند که فرد به خاطر آن تحسین و تمجید می‌شود و این مؤلفه روان‌شناختی زمانی در رفتار فرد بروز می‌کند با گذشت زمان پایدار و جزئی عمیق از روح و روان فرد شده باشد، «فضیلت را یک مزیت اکتسابی انسانی که شامل یک میل عاطفی خاص و نیز موفقیت قابل اعتماد در فراهم آوردن غایت آن فعلی که در اثر آن عاطفه برانگیخته شده، تعریف می‌کند» (زگزبسکی، ۲۰۰۹: ص ۸۱). و یا «فضیلت عبارت است از روحیه و ویژگی عمیق و ماندگار روان‌شناختی که منشأ اعمال و رفتارهای دیگری است که ما تحسین می‌کنیم» (زگزبسکی، ۲۰۱۷: ص ۱۰۷).
- با غور در دیدگاه زگزبسکی متوجه می‌شویم که زگزبسکی به تدریج در تبیین فضیلت میان فضایل اخلاقی و فکری تفکیکی قائل نمی‌شود و فضایل فکری را نیز بر مبنای فضایل اخلاقی تعریف می‌کند.

ماهیت فضایل فکری از نگاه زگزیبسی

زگزیبسی تبیین خود از فضایل فکری را با یک برخورد نظام‌مند از ساختار فضیلت شروع می‌کند؛ یک فضیلت اخلاقی یا فکری یک تعالی اکتسابی راسخ است (زگزیبسی، ۱۹۹۶: ص ۱۳۷). به بیان وی، همه فضایل دو مؤلفه انگیزش و موفقیت قابل اعتماد دارند. برای برخورداری از یک فضیلت فکری فرد باید برای دستیابی به غایات فکری برانگیخته شود و در تحقق آن موفق شود. این غایات دو نوع است: نخست غایاتی نهایی مانند صدق و فهم و نوع دوم، شامل غایات بی‌واسطه و مستقیمی است که از فضیلتی به فضیلتی دیگر فرق می‌کند (همان: ص ۱۰۶). تعریفی که او از معرفت ارائه می‌دهد، مستلزم این است که فرد یک انگیزه فضیلت‌مند فکری داشته باشد و کاری را انجام دهد که فرد فضیلت‌مند در این شرایط انجام می‌دهد و در نتیجه، به حقیقت برسد (همان: ص ۲۷۱-۲۷۰). یعنی ما زمانی می‌توانیم فرد را از نظر فکری فضیلت‌مند بدانیم که انگیزه او برای دستیابی به حقیقت تا حد زیادی بر مبنای باور او به ارزشمند بودن دستیابی به حقیقت، توجیه‌پذیر باشد (بئر ۲۰۰۲: ص ۱۹). در واقع، از نظر زگزیبسی «فضایل فکری فضایی هستند که هر یک در بردارنده تمایل عاطفی خاص خود است و خاستگاه این تمایل عاطفی، عاطفه بنیادی عشق به حقیقت (صدق) یا [خصلت] با وجدان بودن معرفتی است که در دستیابی به حقیقت و باورهای صادق به نحو قابل اعتمادی موفق هستند» (زگزیبسی، ۲۰۰۹: ص ۱۴۰). لذا با تأمل بر این رویکرد بیان چند نکته ضروری است:

ملاک رسیدن به غایت فضایل، انگیزش و قابل اعتماد بودن خود شخص است. یعنی هر یک از فضایل فکری دارای مؤلفه انگیزشی برآمده از انگیزش برای شناخت و مؤلفه موفقیت قابل اعتماد در دستیابی به غایت مؤلفه انگیزشی هستند، چنین انگیزشی به طور مشخص شامل میل به داشتن باورهای صادق و دوری از باورهای کاذب است که شخص را به پیروی از روش‌های باورساز، فراهم آوردن اجزاء انگیزشی مختص هر فضیلت و نیز پیروی از الگوهای رفتاری سوق می‌دهد.

اما سؤال اینجاست که این ادعای زگزیبسی در باب مؤلفه‌های فضایل فکری تا چه حد می‌تواند قابل پذیرش باشد. ما تصور می‌کنیم که نگاهی به ساختار فضیلت‌های فکری، تفاوت‌های زیادی از جنبه هر دو مؤلفه‌های موفقیت و انگیزش میان آن‌ها را آشکار می‌کند.

فارغ از هر بحثی روشن است که تمایلات (استعدادهای) انگیزش فکری و تمایلات مربوط به موفقیت شناختی^۱ مؤلفه‌ها یا جنبه‌هایی از زیست فکری متعالی هستند. یک فرد فضیلت‌مند از جنبه معرفتی، خیرهای فکری را ارج نهاده، پرورش می‌دهد و برای دستیابی به آن‌ها تلاش می‌کند. وی می‌خواهد حقایق مهم را بداند و بفهمد امور، اشیاء و پدیده‌ها و از همه مهم‌تر «کلیت واقعیت» چگونه عمل می‌کند. از این رو، او از درون به سوی دانایی سوق می‌یابد. او در آرزوی بینش، آن چه ما در این امور «آشنایی» می‌نامیم؛ است و می‌خواهد به گونه‌ای برجسته و نسبتاً بی‌واسطه «برای خویش بنگرد». وی از عمل کردن بر مبنای شنیده‌ها، استقراء یا استنباط راضی نیست و برای درک برخی امور می‌خواهد با حقیقت در تماس باشد. او شاید در نهایت بخواهد دانش، فهم و آشنایی را در «تصور از سعادت» تلفیق کند. اگر تصور ما بر این باشد که چنین تلفیقی شناختی - اخلاقی در سرشت همه انسان‌ها نهاده شده است، خواه بدان آگاه باشند یا از آن بی‌خبر باشند. در این صورت، تعالی فکری نهایی، مستلزم آگاهی از چنین امری و پیگیری عمده‌اند چنین هدفی می‌بود. اگر این خیرهای شناختی، اهداف و آمال عامل^۲ شناختی باشند، روشن است که او می‌بایست برای موفقیت در تحقق چنین اهدافی مجهز و آماده باشد؛ وی نیاز به مهارت پرسشگری، عادات و توانایی‌های شناختی و فکری ماهر، توانایی مقاومت در برابر موانع درونی و بیرونی برای دستیابی به فهم، صدق و معرفت دارد. به طور کل، وی نیازمند آموزش و پرورش، طراحی شیوه‌ها، اهداف و اصول برای شکل‌دهی خیرهای فکری می‌بود.

اما این که بگوییم هر فضیلت فکری دارای مؤلفه‌های انگیزش و موفقیت قابل اعتماد خود است، و این انگیزش و موفقیت مشخصاً فکری هستند، در نظر ما به اندازه همان فرض ناپخته است که هر فضیلتی را منحصراً در نیروی فکر، اراده یا اشتیاق حسی بدانیم. برای نمونه، عشق به حقیقت را در نظر بگیرید که تمایلی درونی است به علاقه‌مند شدن به اطلاعات، فهم، و پیوند شناختی مستقیم با واقعیت، و لذت بردن از فعالیت‌های فکری و چشم‌انداز کسب معرفت؛ و در نتیجه تمایل اقدام به کنش‌هایی است که هدف‌شان کسب، نگهداشت، انتقال و کاربرد دانش است. کاملاً آشکار است که این فضیلت از اراده شکل می‌گیرد. هر فردی که

1. epistemic success

2. agent

حقیقت‌یابی و معرفت را به شکلی فضیلت‌مند دوست بدارد، ناگزیر مهارت‌هایی برای کسب دانش و انتقال آن به دیگران نیز خواهد داشت، چرا که عشق به حقیقت‌یابی و دانش در بافتار اعمال فکری شکوفا می‌شود. به همین دلیل بسیار محتمل است که او از درجاتی از فضیلت‌هایی همچون استقلال، قاطعیت و شجاعت فکری نیز برخوردار باشد. اما اگر ما فضیلت‌ها را به گونه‌ای متکثر و متمایز از هم تصور کنیم، بایستی عشق به دانش و حقیقت را به شکل مرتبط با دیگر فضیلت‌ها و مهارت‌ها تصور کنیم، نه به گونه‌ای که در برگرنده آن‌ها است. این فضیلت‌ها و مهارت‌های هماهنگ، شوق مختلفی برای عمل فکری فراهم می‌کنند. اگر ما بپرسیم مؤلفه انگیزشی عشق به دانش چیست، پاسخ این خواهد بود که این فضیلت خود یک ساختار انگیزشی است. این مؤلفه یک فضیلت نیست، چرا که کل یک فضیلت است. اما به‌طور قطع مؤلفه‌ای از شخصیت فکری به عنوان یک کل است. و این در حالی است که نیکوکاری فکری^۱ دارای یک مؤلفه انگیزشی مشخص است، اما جز در مواردی چون عشق به دانش و حقیقت، به نظر نمی‌رسد که انگیزه نیکوکاری فکری را بتوان معطوف به یک خیر فکری دانست. یک شخص به صرف دوست داشتن و دنبال کردن خیرهای فکری، نیکوکار تلقی نمی‌شود. نیکوکاری به معنی عشق به خداوند و هم‌نوعان انسانی به تنهایی یک فضیلت فکری نیست. بلکه مستلزم عشق به خیرهای فکری و ابزارهای دستیابی به آن است. در واقع، نیکوکاری فکری فضیلتی است که باید در بستر زندگی فکری فرد به کار گرفته شود و عمدتاً رفتاری معطوف به مخاطبان و نویسندگان متن‌هاست. زیرا فرد برخوردار از نیکوکاری فکری، متن را به گونه‌ای می‌خواند که نویسنده دوست دارد با احترام و حسن نیت با او برخورد شود. در نتیجه، نیکوکاری به این دلیل یک فضیلت فکری است که در رابطه با فعالیت‌های فکری همچون خواندن متن و پیشبرد فهم و دانش به کار گرفته شده است، و نیز به این علت (به احتمال فراوان) موجب ارتقاء شانس عامل برای دستیابی به اهداف زندگی فکری می‌شود. یا فضیلت شجاعت فکری را در نظر بگیرید که به معنای انجام مطلوب کارهای فکری یا ابراز نظر، تداوم پژوهش، تفکر دقیق با غلبه بر تهدیدها و آسیب‌هایی چون از دست دادن شغل، موقعیت اجتماعی، اقتصادی و امثالهم است. هر چند در کنش‌های شجاعانه بایستی انگیزه داشته باشند، هیچ نوعی از انگیزه، مشخصه شجاعت نیست. زگزیسکی از «هیجانان مشخصه

فضیلت شجاعت» (زگزبسکی، ۱۹۹۶: ص ۱۳۱) سخن می‌گوید که انگیزه کنش‌های شجاعانه می‌شوند، در حالی که وی اذعان می‌کند این هیجان‌ات بدون نام هستند، و جز ذکر آن که آن‌ها صرفاً نبود ترس نیستند، توضیح بیشتری درباره آن‌ها نمی‌دهد. اما فرض ما این است که ناتوانی ما از نام بردن یا توصیف این هیجان‌ات مورد ادعا، نشان می‌دهد که چنین هیجان‌اتی که خاص شجاعت باشند وجود ندارند و انسان‌ها ممکن است به وسیله هر هیجانی، از جمله عشق، نفرت، ترس، خشم، وطن‌پرستی، دغدغه عدالت، علاقه به دستیابی به چیزی و آرزوی دانش و فهم، به کنش‌های شجاعانه سوق یابند. دو هیجان فهم و دانش، امکان فضیلت فکری بودن را برای شجاعت فراهم می‌کنند، اما به نظر می‌رسد که بهتر است این هیجان‌ات را ناشی از فضیلت دیگری یعنی عشق به معرفت بدانیم. یک شخص ممکن است به خاطر عشق به خیرهای فکری از سر شجاعت فکری رفتار کند، اما این عشق شجاعت فکری را از پشتکار فکری، فروتنی فکری، انصاف فکری، سخاوت فکری یا هر فضیلت فکری دیگری متمایز نمی‌کند. به نظر می‌رسد که زگزبسکی گاهی مؤلفه انگیزش یک فضیلت را با انگیزه داشتن آن فضیلت یکی می‌داند (همان: ۲۴۷-۲۴۶). اما ممکن است فرد آرزوی شجاع بودن را داشته باشد، بدون آن که شجاع باشد، یا شجاع باشد بدون آن که آرزوی شجاع بودن را داشته باشد. همچنین بسیاری از کنش‌های شجاعانه، انگیزه‌های اصلی‌ای به غیر از آرزوی شجاع بودن دارند. به نظر ما انگیزه مشخصه یک فضیلت در هیچ موردی، یا تقریباً در هیچ موردی، انگیزه داشتن آن فضیلت نیست. افزون بر این، همان گونه که ذکر شد شجاعت به معنای انجام عمل مطلوب است، به رغم تهدیدها و آسیب‌هایی که در اثر انجام آن عمل بر فرد وارد می‌شود. در اینجا نیز منظور از «انجام عمل مطلوب» به منزله انجام موفقیت‌آمیز آن نیست. برای نمونه، اگر روزنامه‌ای شجاعانه تصمیم به انتشار مقاله‌ای بگیرد تا فساد را در مدیریت شهر آشکار کند، عمل آن روزنامه شجاعانه است، حتی اگر نتواند فساد را رسوا سازد (مثلاً در نتیجه دفاع مطلوب مقامات شهر از اعمال خود) یا حتی نتواند مقاله را منتشر کند (مثلاً در نتیجه انفجار دفتر روزنامه پیش از انتشار مقاله و مرگ همه کسانی که از حقیقت آگاهی دارند). در واقع، همه آنچه برای شجاعانه تلقی شدن این عمل لازم است این است که عامل تصمیم به انجام آن گرفته باشد و در هر حال تصمیم‌اش واقعی باشد. و یا فضیلت فروتنی را در نظر بگیرید. فضیلت «فروتنی فکری» در مقابل رذیلت‌هایی چون «استبداد»، «غرور»، «خودبینی»،

«خودخواهی» «خودمختاری افراطی»، «تظاهر»، «خودنمایی»، «تحقیر»، «جاه‌طلبی خودخواهانه»، «تفرعن»، «نخوت» و «گستاخی» قرار می‌گیرد (روبرتس و وود، ۲۰۰۷: ص ۲۳۶). و به معنای آگاهی از محدودیت‌های معرفت و شناخت خود که مستلزم درک و فهم این مطلب است، نباید فراتر از آنچه واقعاً می‌دانیم، ادعا کنیم (پل و الدر، ۲۰۱۲، ترجمه خسروانی، ۱۳۹۵: ص ۳۰). گستاخی یک تمایل انگیزه‌مند به کسب غیرمشروع حقی برای خود به واسطه جایگاه برتر خود نسبت به دیگران است. هر چندکه انگیزه آن می‌تواند متغیر باشد (انگیزه این کار می‌تواند خودبینی، نفس‌پرستی یا مسائل دیگری باشد). جایی که فروتنی نشانگر فقدان یک انگیزه شریانه باشد، نه با نوع معینی از انگیزه مشخص می‌شود (چنان‌که نیکوکاری مشخص می‌شود) نه با اثربخشی نوعی از انگیزه (چنان‌که شجاعت مشخص می‌شود). فروتنی مبتنی بر فرض وجود علاقه‌ای تعیین‌کننده نسبت به چیزی است، و در مورد فروتنی فکری، این علاقه در قالب علاقه به خیرهای شناختی تجلی می‌یابد. اما به نظر می‌رسد که علاقه نقشی کمک‌کننده در این فضیلت داشته باشد و بخشی از آن محسوب نشود. فروتنی مسیح با تمایل‌اش به کنار گذاشتن جایگاه الوهیت‌اش بروز می‌یابد (روبرتس و وود، ۲۰۰۷: ص ۷۷). وی نیکوکاری‌اش نسبت به گناهکاران را مفروض می‌گیرد و این چیزی است که به او انگیزه انجام کاری می‌دهد که در آن او فروتنی‌اش را بروز می‌دهد (همان: ص ۷۸-۷۷). در اینجا به نظر درست می‌رسد که بگوییم او نه از فروتنی، بلکه از نیکوکاری‌اش انگیزه می‌گیرد. به همین شکل، در زندگی فکری نیز شخص فروتن از اشتیاق‌اش به خیرهای فکری، و نه از فروتنی انگیزه می‌گیرد. کارکرد این اشتیاق، در فروتنی، غلبه بر انگیزه‌هایی همچون خودبینی است. به همین شکل، سخن گفتن از مؤلفه موفقیت در فروتنی به نظر عجیب می‌آید، زیرا فروتنی برخلاف شجاعت، نیکوکاری یا استقامت، کاری را پدید نمی‌آورد که فرد بتواند در آن موفق یا ناموفق باشد. می‌توان گفت که مؤلفه موفقیتی فروتنی هدفی جز «از بین بردن رذایل مقابل آن» ندارد. با چنین تصویری، موفقیت فروتنی فکری، همچون فروتنی، دستیابی به میزانی از خیر فکری نخواهد بود، بلکه از بین بردن این رذایل است که در واقع موجب می‌شود تا عامل برای پیگیری خیرهای فکری رها شود. اما این موفقیتی نیست که شخص کاملاً فروتن به دنبال آن باشد، هدف چنین شخصی، موفقیتی است که آن قدر طبیعی برای او به دست می‌آید که نه قصدش را دارد و نه متوجه آن می‌شود. اگر کسی فروتنی را با هدف دستیابی به فروتنی به‌کار

بگیرد، او طراح فروتنی خواهد بود نه فاعل آن. از این رو، با توجه به آن چه گفته شد، فضیلت شجاعت و نه فروتنی امکان کنش کردن مطلوب در رویارویی با خطر را فراهم می‌کند و فضیلت فروتنی، و نه نیکوکاری، در نبود انگیزه‌های خودبینی و گستاخی شکل می‌گیرد. بنابراین، به نظر می‌رسد فضیلت‌های مختلف ساختارهای متفاوتی از جنبه هر دو مؤلفه انگیزش و موفقیت و به تبع آن کارکردها و مهارت‌های متفاوتی نسبت به یکدیگر دارند و نمی‌توان آن‌ها را در یک قالب یکسان بیان زگزیسکی تحلیل کرد و هیچ نظریه‌ای - در معنای یک تبیین ساده تقلیل‌گرایانه یا یکپارچه - نمی‌تواند تنوعی را توضیح دهد که در شخصیت فضیلت‌مند وجود دارد. با این حال، اگر چه تحلیل زگزیسکی به نظر انتقادپذیر است. اما فضایل گاهی می‌توانند وابستگی متقابلی هم (آن چرا که وحدت فضایل نامیده می‌شود) نسبت به یکدیگر داشته باشند. کماکان ممکن است یک کنش شجاعانه از نیکوکاری انگیزه بگیرد یا یک نوع معین از فروتنی با کنشی از مسیح که از نیکوکاری انگیزه می‌گیرد. از این رو، تصویر به دست آمده از چنین تحلیلی، می‌تواند یک شخصیت متناسب، ظرفیت‌مند، هماهنگ و متمایل به انواعی از شیوه‌ها برای انواعی از موقعیت‌ها و فعالیت‌های زندگی باشد، به گونه‌ای که دارنده این شخصیت زندگی مطلوب و متعادلی خواهد داشت. زیرا به هر حال چنین فضایل فکری «ویژگی‌های پسندیده‌ای هستند که دریچه نگاه و شناخت افراد از جهان پیرامون می‌باشند» (زگزیسکی، ۱۹۹۶: صص ۲۸۳-۲۵۱). افزون بر این، برخی فعالیت‌ها و موقعیت‌های فعالیت‌زا، نوعاً انسانی و مختص زندگی مطلوب انسانی هستند و در نتیجه فضیلت محسوب می‌شوند. برای نمونه، ناقص بودن انگیزه‌های درونی در موقعیت‌هایی که نیاز به انجام کنش‌های خوب است، خاص زندگی انسان است، و در نتیجه با وجدان بودن یک فضیلت محسوب می‌شود. یا جستجو و پژوهش همراه با تهدیدها و آسیب‌ها و موانعی برای افراد در دستیابی به حقیقت، خاص زندگی انسان است و در نتیجه در چنین مواقعی شجاعت به خرج دادن به رغم تهدیدها و موانع یک فضیلت فکری است. پژوهش و جستجو نیز ممکن است به وسیله خودبینی و گستاخی یا نواقص انگیزه درونی برای دستیابی به خیرهای فکری نیز دچار مانع گردد، بنابراین، فروتنی و باوجدان بودن فکری یک فضیلت است و امثالهم. نتیجه این که، برخورداری افراد از این نوع ویژگی‌های شخصیتی فی‌نفسه ارزشمند است و باید در افراد پرورش و شکوفا یابند. چرا که این ویژگی‌ها و انگیزش‌های مرتبط با آن‌ها زمانی به

فضیلت می‌انجامد که در شخصیت فرد از طریق آموزش، ممارست و تمرین به تثبیت رسیده باشند تا در برابر تأثیر رذایل مقابل آن‌ها و انگیزش‌های مخالف به نحو اعتمادپذیری مقاومت کنند و مرتکب رفتاری برخلاف فضیلت خویش نشوند؛ به‌گونه‌ای که «ارسطو هم یک فضیلت را به دلیل اینکه صفتی تحسین‌برانگیز است، فضیلتی عمیق و پایدار تلقی می‌کند که با گذشت زمان در وجود فرد به طور ارادی، آگاهانه، عمیق و پایدار ریشه دوانیده است» (ارسطو، ۱۳۷۷: ص ۶۲-۶۱). از این رو در سال‌های اخیر، برخی معرفت‌شناسان فضیلت سعی کرده‌اند تا حدی از مباحث انتزاعی معرفت‌شناسی فضیلت اجتناب کنند و بیشتر بر بررسی دقیق مفهومی و کاربردی فضایل فکری تمرکز کنند و این روند اخیر بر اهمیت وجه تعلیمی این نظریه معرفت‌یابی بیشتر از گذشته افزوده است. (برای مثال بئر، ۲۰۱۳: ص ۲۵۹-۲۵۶ و الف، ۲۰۱۵: ص ۴۰-۲۶، پریچارد، ۲۰۱۳: ص ۲۴۱-۲۳۸، باتلی، ۲۰۱۶: ص ۱۶۷-۱۶۳)؛ زیرا ما باید یاد بگیریم چگونه به‌لحاظ فکری فضیلت‌مند و به‌عنوان فردی اندیشمند رشد و توسعه پیدا کنیم و نیز بیاموزیم که چگونه از این فضایل فکری به‌طریقی مسئولانه در عرصه‌های مختلف زندگی‌مان همانند روابطمان با دیگر افراد جامعه در فضای واقعی و مجازی و در محیط کاری و تحصیلی‌مان در راستای رشد افرادی عالی و فضیلت‌مند و به تبع آن جامعه‌ای بهتر و فضیلت‌مند استفاده کنیم. زیرا؛ «جامعه انسانی شکوفاشده و ترقی‌یافته آن جامعه‌ای است که مملو از فضایل برتر و خوبی‌ها باشد (آدامز، ۲۰۰۶: ص ۴۹-۴۸). در واقع کمال و شکوفایی ما، عقلانیت ما، سعادت ما، خیر انسانی ما به علاقه‌مندی و مشارکت افراد در کسب فضایل فکری و بهره‌مندی از خیرهای معرفتی بستگی دارد (همان: صص ۸۸-۸۲). بنابراین، این نوشتار تلاش می‌کند در بخش بعدی با رویکرد تربیتی با تأکید بر دیدگاه زگزیسکی به این فضایل توجه کند.

دلالت‌های تربیتی فضایل فکری از نگاه زگزیسکی

صاحب‌نظران ایده فضایل فکری، معتقدند که فضایل خصلت‌های منشی‌اکتسابی هستند که رسیدن فرد به آن‌ها، پدیده‌ای نیست که به‌طور خود به خود صورت پذیرد، بلکه تنها به یاری نوعی تعلیم و تربیت هدفمند و برنامه‌ریزی شده قابل تحقق است. از جمله زگزیسکی (۲۰۱۷) در اثبات این ادعا، معتقد است که فضیلت‌های فکری جزو تعالی‌های اکتسابی هستند، به این معنا که تحسین برانگیز باشند. وی با ارائه یک نظریه اخلاقی پیرامون احساسات انگیزشی

(تحسین) تلاش می‌کند شرایط و راه را برای رشد اخلاقی افراد و نیز توسعه فرهنگی یک جامعه هموار کند. زیرا از نظر وی برای رشد اخلاقی شرایط روانی وجود دارد که می‌توان آن‌ها را شناسایی و شکوفا کرد. به عبارت دیگر، از نظر زگزبسکی فضیلت فکری متضمن تعلیم احساسات است. برای نمونه، گشوده فکر بودن تا حدی متضمن داشتن احساسات تعلیم‌یافته‌ای است که اجازه می‌دهد فرد از استدلال‌ها و دیدگاه‌های خود پافراتر نهاده و استدلال‌ها و دیدگاه‌های دیگران را نیز در نظر بگیرد (زگزبسکی، ۱۹۹۶، ترجمه خداپرست: ص ۲۱۶). و یا باتلی بیان می‌کند فضایل خصلت‌های منشی اکتسابی هستند که ما می‌توانیم از طریق ممارست، خوگیری و تشبه جستن به الگوهای عملی و انگیزشی، آن‌ها را در افراد پرورش دهیم (باتلی، ۲۰۱۵، ترجمه خداپرست، ۱۳۹۷: ص ۲۳۸). اما نکته حائز اهمیت در شکوفایی فضایل فکری هم قائل شدن به طیف مدرجی «حداکثری» و «حداقلی» برای فضایل فکری و متغیر بودن میزان برخورداری افراد از آن‌ها است. و هم این‌که خود فضایل فکری ابعاد متفاوتی دارند، یعنی بخشی از یک فضیلت از نوع توانایی است، بخشی از نوع قضاوت (حس این‌که چه زمانی کدام خصوصیت را به کار گیرد) و بخشی از نوع انگیزه است. بنابراین، کاملاً قابل قبول است که تصور کنیم که ما توانایی تأثیرگذاری بیشتری در رابطه با برخی از این ابعاد داشته باشیم. برای نمونه، ما از طریق تمرین کردن می‌توانیم برخی توانایی‌ها یا مهارت‌های مرتبط با فضایل را در دانش‌آموزان بهبود بخشیم؛ اما تأثیرگذاری عمده بر انگیزه فکری آن‌ها، به ویژه در طی یک ترم تحصیلی می‌تواند دشوارتر باشد. بنابراین، اگر چه، آموزش فضایل فکری سهل و ممتنع نیست، ولی این به معنای غفلت‌ورزی از آموزش آن‌ها در نظام آموزشی نیست. بئر معتقد است «نظام‌های آموزشی در راستای کمک به جویندگان علم، نه تنها انتقال حقایق و معلومات را باید هدف خود قرار دهند، بلکه هدف شکل‌گیری و شکوفایی فضایل فکری در آن‌ها را نیز باید پی‌گیری کنند» (بئر، ۲۰۱۳: ص ۲۴۸). بنابراین، به نظر می‌رسد بررسی زمینه‌ها و موقعیت‌هایی که در آن‌ها شرایط بهتری برای پرورش فضایل فکری پدیدار شود و همچنین استنتاج دلالت‌های تربیتی که به‌کارگیری آن‌ها در خانه و آموزشگاه موجب پرورش فضایل در فرد می‌شود، از مباحث مهم و کاربردی فضایل فکری است.

هدف تربیتی

زگزیسکی هدف تربیتی همه فضایل فکری را بهبود و توسعه معرفت و دانش در یادگیرندگان یا «برقراری پیوندی شناختی^۱ با واقعیت» (زگزیسکی، ۱۹۹۶: ص ۱۶۷) می‌داند. از نظر وی یک زندگی خوب که هدف همه انسان‌هاست نیاز به معرفت و در نتیجه معرفت‌شناسی دارد. او در توضیح این مبحث بیان می‌کند موضوع اهمیت دادن است. ما اگر به چیزی اهمیت می‌دهیم باید به کسب باورهای صادق در خصوص آن چیز اهمیت بدهیم و این یعنی ما نیاز داریم رابطه شناختی درست و مناسبی با چیزی که متعلق دغدغه ماست داشته باشیم، در نتیجه معرفت‌شناسی که علم بحث در خصوص باورهای صادق و موجه است، اهمیت خواهد داشت و معرفت مقدمه زندگی خوب است که برای ما مهم است. حال اگر عامل معرفتی به لحاظ فکری فضیلت‌مند یعنی دارای ویژگی‌هایی نظیر گشودگی فکری، شجاعت، انصاف، کنجکاوی، تیزبینی، بصیرت، فروتنی، استقلال، ثبات، پشتکار و امثالهم باشد، معرفت به خودی خود و به صورت منفعلانه در پی افعال شناختی‌اش خواهد آمد، چرا که «فضایل فکری، فرایندهای قابل‌اعتمادی برای تولید باورهای صادق یا فهم باورها هستند؛ زیرا اگر آن‌ها قابل‌اعتماد نبودند، دیگر فضایل شمرده نمی‌شدند (همان: ص ۳۳۳). از این رو، چنین فضایل و ویژگی‌هایی می‌توانند یادگیرندگان را در فرآیند بررسی مؤلفه‌های معرفتی اعم از مقدمات، استدلال‌ها و جزئیات و غیره و نیز دستیابی به صدق و حقیقت موفق کنند. بنابراین، یادگیرندگان باید به لحاظ کسب معرفت، صدق و فهم فرهیخته و پرهیزکار باشند تا بتوانند آن حقیقت را به درستی در خود منعکس کنند و کدورت صفحه وجودی عقل و روش‌های نادرست و فاسد آن‌ها را به بیراهه نبرند. افزون بر این، چنین فضایی بنا به گفته زگزیسکی به عنوان بخش مهمی از خویشتن فرد تلقی می‌شوند. وی معتقد است فضیلت (یا رذیلت) پس از رشد و تعمیق جزء سرشت و منش فرد و نشان‌دهنده هویت وی می‌شود (همان: ص ۱۱۶). در واقع، وی تمایز میان فضیلت‌های فکری را بر پایه اهداف «بلافصل» یا «تقریبی» (و نه اهداف نهایی) مؤلفه‌های انگیزشی فضیلت‌های فکری ترسیم می‌کند. وی می‌گوید اهداف بلافصل مؤلفه انگیزشی فضیلت‌های فکری، ریشه در یک هدف مشترک نهایی، به مانند ذیل دارند؛ یک فرد فضیلت‌مند

فکری از انگیزه نهایی دستیابی به حقیقت برخوردار است و این انگیزه نهایی باعث می‌شود تا او از انگیزه بلافصل تر دستیابی به اهداف خاص فضیلت‌های فکری مختلف بهره‌مند باشد. بدین ترتیب فردی که از نظر اخلاقی شجاعت دارد، از روی میل به دستیابی به حقیقت سفت و سخت به باورهایش می‌چسبد. همان‌طور که زگربسکی می‌گوید «انگیزه دستیابی به دانش، دارنده چنین انگیزه‌ای را به سوی کسب مؤلفه‌های انگیزشی متمایزکننده فضایل فکری مختلف سوق می‌دهد» (زگربسکی، ۱۹۹۶، ترجمه خداپرست، ۱۳۹۶: ص ۱۸۱). بنابراین، مهم‌ترین هدف تربیت از نظر زگربسکی رشد و شکوفایی این فضایل در یادگیرندگان به‌گونه‌ای که بتوانند عمل مربوط به هر فضیلت خاص آن موقعیت را که فرد بافضیلت تحسین‌برانگیز یا حکیم انجام می‌دهد، به صورت مقلدانه از خود بروز دهند. بدیهی‌ست با رشد و شکوفایی ویژگی‌ها و انگیزه‌هایی چون کنجکاوی، جستجوگری، بصیرت، تأمل و بازندیشی، پشتکار، انصاف، صداقت، شجاعت فکری و امثالهم بستر لازم را برای علاقه و رغبت در دانش‌آموزان فراهم می‌آورند که بتوانند در همه عمر خود به یادگیری اقدام کنند. به قول بئر یک مزیت «آموزش فضایل فکری» و گنجاندن آن در برنامه‌های آموزش و پرورش، فراهم‌آوردن یک چارچوب ملموس‌تر و راهنمای عمل برای تبدیل آموزش به تلاشی برای شکل دادن به افرادی که در تمام عمر به یادگیری و دستیابی به معرفت می‌پردازند، است» (بئر، ۲۰۱۳: ص ۲۵۰). چرا که فضایل فکری از یک انگیزش برای معرفت نشأت می‌گیرند و انسان فضیلت‌مند با دارا بودن این انگیزش عام برای دستیابی به حقیقت، به شرط فراهم کردن شرایط ویژه دیگر فضایل، به کسب معرفت می‌پردازد و اهداف مشابهی را تأمین می‌کند (زگربسکی، ۱۹۹۶، ترجمه خداپرست، ۱۳۹۶: ص ۲۴۹). و این در حالی است که ما بر این باوریم اگر چه فضیلت‌مند بودن عامل احتمال کسب معرفت را افزون خواهد کرد، اما آن را به شدت تضمین نخواهد کرد.

اصول تربیت

از نظر زگربسکی صورت‌بندی یک نظریه و الگوی اخلاقی خوب ولو غیر عملی باید برای تربیت اخلاقی افراد اصول و رویه‌هایی در بر بگیرد. وی بر این باور است که نمونه‌های تحسین‌برانگیز برای رشد اخلاقی افراد بسیار مهم و تعیین‌کننده هستند. از این رو، بر مبنای

تئوری وی می‌توان به اصول زیر اشاره کرد:

۱. مراجعه مستقیم به نمونه‌ها

این اصل ناظر بر آن است که شناسایی صفات و فضایل اخلاقی افراد بر مبنای توصیفی از محتوای مفهومی اصطلاحات اخلاقی و سپس تربیت افراد منطبق بر آن‌ها، نادرست است و رجوع مستقیم به نمونه‌ها تنها راهی است که می‌توان با توسل به آن مفاهیم، اصطلاحات، ویژگی‌های اخلاقی و فضیلتی را توجیه و حمایت کرد. به بیان ساده‌تر، زگزیسکی معتقد بود «انتخاب نمونه‌ها بدون نیاز به مفاهیم توصیفی، مرجع اصطلاح «شخص خوب» را نشان می‌دهد (زگزیسکی، ۲۰۱۷: ص ۱۵)، زیرا اگر مفاهیم یک نظریه اخلاقی ریشه در یک شخص داشته باشد، پس روایت‌ها و توصیفات آن شخص از نظر اخلاقی آشکار می‌شوند. در نتیجه، یک فضیلت صفتی است که در یک نمونه می‌پذیریم و باعث می‌شود فردی از این لحاظ از نظر خاصی قابل‌تحسین باشد (همان: ص ۱۸، ۲۱).

۲. تأکید بر ساختار روانی - انگیزشی افراد و تحسین آن‌ها

رجوع مستقیم به نمونه‌ای از شخصیت‌های قابل‌تحسین که در اصل تربیتی قبل ارائه شد، معطوف به ساختار عمیق روان‌شناختی افراد است. در دیدگاه زگزیسکی آن چه افراد خوب را خوب می‌سازد، ساختار عمیق روان‌شناختی آن‌ها و تحسین آن ساختارهای احساسی و انگیزشی است؛ زیرا در اندیشه او تحسین نه تنها انگیزه دارد، بلکه این توانایی را دارد که هم منابع نظری لازم را برای ترسیم الگویی از اصطلاحات اخلاقی به ما بدهد و هم تمایل به بودن خود مثل نمونه و الگوی یک شخص خوب باشیم، هر چند ممکن است این احساسات تحسین ما غیرقابل‌اعتماد باشند (زگزیسکی، ۲۰۱۷: ص ۲۰). افزون بر این، هر فضیلتی انگیزش خاص و ارزش ذاتی و مستقل خود با هدف دستیابی به معرفت را دارد که فرد بر اساس آن و بنا بر منش خود برانگیخته می‌شود (زگزیسکی، ۱۹۹۶، ترجمه خداپرست: ص ۲۳۶-۲۳۵). و انگیزه خوب انگیزه‌ای است که در یک نمونه از آن تحسین می‌کنیم، این انگیزه یک شخص مانند آن است (زگزیسکی، ۲۰۱۷: ص ۲۱).

۳. رشد تفکر انتقادی و فلسفه‌ورزی

به اقتضای انتظارات زگزبسکی از شکوفایی فضایل فکری چون گشودگی ذهنی، کنجکاوی، جستجوگری و کاوشگری، دقت و تیز هوشی و امثالهم در افراد، فرد باید بتواند درباره مسائل و مفاهیم متعارف تردید کند و به پرسشگری و چالش با آنها بپردازد تا سرانجام دست به حقیقت، معرفت، فهم و مفاهیم اصیل و بدیل بزند. بستر ایجاد چنین توانایی‌هایی می‌تواند توسعه تفکر انتقادی در آدمی باشد. عکس آن هم صادق است، رشد تفکر انتقادی در آدمی سبب می‌شود که فرد با امور پیرامون خویش کنجکاوانه، فعالانه و نقادانه روبه‌رو شود و بدون متعاضد شدن چیزی را نپذیرد و در برابر دیدگاه‌های متضاد و متعارض سعه صدر و گشودگی فکری داشته باشد. فرد در این اصل در تمام مفاهیم متعارف تردید، کنجکاوی و پرسشگری می‌کند، هیچ چیزی را قانون قطعی نمی‌داند، در برخورد با مسائل و پدیده‌ها بدون تفکر تسلیم پذیرش آنها نمی‌شود. از طرفی هم «برخی از فعالیت‌ها همچون فلسفه‌ورزی، به کلی فکری‌اند و لزوم داشتن فضیلت‌های فکری برای بهره‌مندی از خیرهای درونی فلسفه بسی عمیق‌تر و گسترده‌تر از لزوم داشتن فضیلت‌های فکری برای بهره‌مندی از خیرهای درونی مثلاً کشاورزی است» (زگزبسکی، ۱۹۹۶، ترجمه خداپرست: ص ۱۴۷).

۴. رشد خلاقیت و ابتکار

خلاقیت و ابتکار یکی از اهداف مهم تربیتی است که بیشتر مربیان بر آن توافق نظر دارند؛ زیرا منشأ بسیاری از اصول تربیتی در این اصل (خلاقیت) نهفته است. از نظر زگزبسکی از آن جایی که فضایل خصلت‌هایی هستند که با هویت شخص پیوندی ضروری دارند، فضایل خلاقیت، ابتکار می‌توانند از برجسته‌ترین کمال‌های شخص باشند (زگزبسکی، ۱۹۹۶، ترجمه خداپرست: ص ۱۸۲)، از نظر وی فضیلت‌هایی چون خلاقیت و ابتکار صدق‌رسانند و در مرزهای معرفت کار می‌کنند و به کشف حقایق جدید برای نوع بشر می‌انجامند. از نظر وی صدق‌رسانی آنها به پدید آوردن نسبت بالای باورهای صادق به کاذب ربطی ندارد، بلکه به ضرورتشان برای بسط معرفت انسانی در حوزه‌های تحقیقاتی خاص ربط دارد (همان: ص ۲۶۸).

روش‌های تربیت

زگزیسکی معتقد است ارائه یک نظریه اخلاقی (نظری یا عملی) می‌تواند در تربیت اخلاقی افراد ما را راهنمایی کند که چه کاری را باید و چگونه انجام دهیم تا هم رشد اخلاقی یک فرد و هم توسعه یک جامعه فرهنگی را هموار کند که قادر به تحول اخلاقی باشد. وی آموزش اخلاقی را مجموعه‌ای از شیوه‌ها تلقی می‌کند که مریبان اخلاق در تربیت جوانان و افراد برای بهبود اخلاق شخصی خود به کار می‌برند (زگزیسکی، ۲۰۱۷: ص ۱۰۷). از این رو، در این بخش بر مبنای فکری وی می‌توان به روش‌های تربیتی ذیل اشاره کرد.

۱. خوگیری

اگر چه سابقه بحث آموزش فضایل از طریق خوگیری به یونان باستان برمی‌گردد. برای نمونه؛ ارسطو و افلاطون، هر دو معتقدند که انگیزش‌ها و امیال فرد باید از همان اوان کودکی خو بگیرند. به بیان ارسطو «ما برای دستیابی به لذت، کار بد انجام می‌دهیم و برای دوری از درد، از کار نیک امتناع می‌ورزیم. بنابراین، چنان که افلاطون می‌گوید، باید از کودکی ما را چنان تربیت کنند که آن جا که باید لذت برد، لذت ببریم و آن جا که باید احساس درد کرد، احساس درد کنیم» (ارسطو، ۱۳۷۷، ب ۱۱۰۴: ص ۵۷)، زگزیسکی نیز همین دیدگاه را در باب فضایل فکری دارد و معتقد است که فضایل فکری هم همانند فضایل اخلاقی از طریق خوگیری و مرحله به مرحله در طول یک دوره زمانی و «کار اخلاقی» به دست می‌آیند. از نظر وی این مراحل «با تشبیه به اشخاص فضیلت‌مند آغاز می‌شوند، نیازمند عمل‌اند که عادات احساسی و عملی خاصی را می‌پروراند و معمولاً مرحله میانی ضبط و مهار عقلانی خود (غلبه بر آکراسیای فکری) را در بر می‌گیرند. برای نمونه، ظاهراً به باور زگزیسکی، اولین مرحله دستیابی به گشودگی ذهنی انجام اعمال و انگیزش‌های شخص گشوده‌ذهن است. لذا عامل معرفتی، بررسی اندیشه‌های بدیل را پیشه خود می‌کند، در ابتدا هدفش رضایت خاطر و خرسندی مریب‌اش یا دستیابی به یک پاداش بیرونی است تا این‌که سرانجام حقیقت را فی‌نفسه و به‌خاطر خود آن می‌خواهد. به نظر می‌رسد نشانه مرحله دوم آکراسیای فکری است که در آن فاعل می‌داند باید اندیشه‌های بدیل را بررسی کند و انگیزه انجام دادن این کار را دارد، اما به علت انگیزش‌های معارض (مثلاً انگیزش برای باور به آن چه پیشاپیش به آن باور دارد)، از انجام

دادن این کار باز می‌ماند. در مرحله سوم، همچنان انگیزش‌هایی معارض دارد، اما این انگیزش‌ها ضعیف‌ترند و انگیزش او برای دغدغه صدق به خاطر خود صدق بر آن‌ها غلبه می‌کند و در نهایت در این فرایند موفق می‌شود و فضیلت گشودگی ذهنی را موقعی به دست می‌آورد که انگیزش برای صدق در او به حدی قوی شده باشد که انگیزش‌های معارض را حذف کند، یعنی وقتی که دیگر برای بررسی اندیشه‌های بدیل به تقلا نمی‌افتد (زگزبسکی، ۱۹۹۶، ترجمه خداپرست: صص ۲۱۶-۲۱۵).

۲. روش گفتن و بازگو کردن روایات

از نظر زگزبسکی اگر یک تئوری اخلاقی بتواند با روایات پیوند بخورد، یکی از ابزار و روش‌های عملی بسیار مفید برای تربیت، توسعه و تغییر حساسیت‌های اخلاقی افراد در هر سن به‌ویژه خردسالان است. زیرا روایت‌ها تخیل را جذب و احساساتی را تحریک می‌کنند که باعث ایجاد انگیزه در عمل می‌شوند و فرایند طی افراد را توصیف می‌کند. نیز ما از طریق بازگو کردن روایات مربوط به شخصیت‌ها می‌آموزیم که برخی افراد قابل تحسین و ارزش تقلید دارند که ما با احساس تحسین آن‌ها را شناسایی می‌کنیم و این احساسات از طریق تأمل در تجربه بیشتر و واکنش‌های عاطفی افراد دیگر در معرض آموزش است (زگزبسکی، ۲۰۱۷). در واقع ما می‌توانیم با این روش هر چند کم‌تأثیر برخی از کارهای مطلوب و اخلاقی را انجام دهیم که شخصیت‌های روایات انجام داده‌اند. و این امر اغلب در گفتن و بازگو کردن روایت‌ها و در تقلید از الگوها و نمونه‌ها از طریق تحسین کردن آن‌ها اتفاق می‌افتد. وی به‌ویژه روایت‌ها را یکی از ابزار و روش‌های اصلی اخلاقی خردسالان و انسان در هر سنی تلقی می‌کند. بدین معنی که روایت‌ها تخیل را جذب می‌کنند و احساساتی را تحریک می‌کنند که باعث ایجاد انگیزه در عمل می‌شوند (زگزبسکی، ۲۰۱۷: ۸).

۳. تقلید مستقیم از نمونه‌ها و شخص فضیلت‌مند

یکی از روش‌های مؤثر آموزش فضایل اخلاقی و فکری تقلید است؛ به‌گونه‌ای که شاید بتوان گفت آموزش اخلاقی بدون مشاهده عادات بزرگان غیرممکن می‌شود. ما می‌توانیم از تقلید به

عنوان عاملی برای رشد و توسعه طبیعی بشر و دستیابی وی به یک نگرش مثبت در مورد ارزش چیزها استفاده کنیم. تقلید روشی است که در آن شخص تقلید از نظر برخی به عنوان الگو، مدل و نمونه تلقی می‌شود. در دیدگاه زگزیسکی، نمونه‌ها و الگوها نه تنها می‌توانند پایه‌ای برای یک نظریه اخلاقی باشند، بلکه می‌توانند به عنوان راهنمایی برای آموزش اخلاقی و ویژگی‌های آن ارائه شوند که برخی از آن‌ها به لحاظ بیرونی توسط والدین و مربیان دانش‌آموزان و برخی نیز در درون خود فرد می‌بایست هدایت شوند (زگزیسکی، ۲۰۰۷: ۱۲۹).

اما از آن جایی که فضایل دارای مؤلفه‌های مختلفی چون انگیزه‌های فضایل و رفتار با فضایل هستند، سؤال اصلی اینجا این است که آیا همه مؤلفه‌های فضایل را می‌توان با تقلید و تشبه جستن آموزش داد. انگیزه یادگیرنده فضیلت از انجام عمل فضیلت‌مندانه بسیار مهم است. از نظر ارسطو، اگر چه فرد با فضیلت از عمل با فضیلت لذت می‌برد (ارسطو، ۱۳۷۷، ۱۱۰۴ب: صص ۵۶-۵۷)، اما عمل فضیلت‌مندانه را فی‌نفسه و به خاطر خود آن عمل انجام می‌دهد، نه به خاطر لذت بردن از آن (همان، ۱۱۰۵الف: ص ۵۸). اما چگونه می‌توان انگیزه‌های فی‌نفسه افراد و انگیزه‌های مبتنی بر لذت را از همدیگر تشخیص داد؟ اگر چه تقلید در ابتدا به دلیل لذت طبیعی در فرد صورت می‌پذیرد و تقلید انگیزه اولیه برای اعمال فضیلت‌مندانه را فراهم می‌آورد. اما سرانجام با تکرار اعمال مناسب، لذت در تقلید جایگزین لذت در انجام عمل می‌شود. و این خالی از اشکال نیست، زیرا عمل و رفتار کردن به این روش انگیزه‌ای برای تحرک فرد ایجاد نمی‌کند و عدم انگیزه و یا انگیزه پایین خود برای رشد فضایل در افراد کفایت نمی‌کند. آموزش فضایل در افراد نه تنها مستلزم لذت بردن از انجام آن اعمال است، بلکه مستلزم داشتن انگیزه کافی و وافی برای انجام آن اعمال است. علاوه بر این روشن نیست که تقلید چگونه منجر به انجام اعمال با ارزش اخلاقی می‌شود. زیرا اگر یادگیرندگان فی‌نفسه از تقلید لذت ببرند آن وقت برای آن‌ها مهم نخواهد بود که از چه نوع الگوهایی (خوب یا بد) تقلید کنند آن چه برای آن‌ها اهمیت دارد، صرفاً تقلید از الگوهاست و آن وقت به سختی می‌توان تشخیص داد که چگونه تقلید باعث ایجاد فضایل در افراد می‌شود. زگزیسکی در باب این معضل بیان می‌کند «اگر یادگیرنده اخلاقی فردی را که از او تقلید می‌کند تحسین کند، این معضلات برطرف می‌شود. زیرا تحسین از فرد مقلد هم نشان می‌دهد که فرد تقلیدکننده نه فقط بخاطر لذت بردن از تقلید، بلکه به این دلیل شخصی را که خوب می‌بیند، تقلید می‌کند و هم

انگیزه مؤلفه رفتاری فرد را به خوبی توضیح می‌دهد» (زگزبسکی، ۲۰۰۷: ص ۱۳۵). در واقع، تقلید ناشی از تحسین و تمجید به خوبی می‌تواند چگونگی رشد انگیزه‌های فضیلت را توضیح دهد. بدین معنی که اگر یادگیرنده اخلاقی انگیزه عمل اخلاقی (تحسین و تمجید الگوی خود) را داشته باشد، آن وقت می‌توان پی برد که چگونه تقلید به عمل فضیلت‌مندانه‌ای از انگیزه‌ای فضیلت‌مندانه منجر می‌شود. اما نکته‌ای که در اینجا شایان ذکر است این‌که، تقلید از انگیزه‌های افراد کار سهل و آسانی نیست. اما با این حال می‌توان زمینه‌ای این کار را با تقلید از فرد و پروراندن رؤیای مثل وی شدن در سر به عنوان یک شخص ایده‌آل یا تصور کردن خود در آن شخصیت تا تبدیل شدن وی به آن چیزی که شخص می‌خواهد باشد، فراهم آورد. زیرا یک احساس تخیل می‌تواند باعث ایجاد یک احساس واقعی شود. برای نمونه، فردی هم از یک شخص سخاوتمند، صادق و مهربان تقلید می‌کند و هم به طور مداوم رؤیای سخاوتمندی، مهربانی و صداقت را به منزله تحسین وی در سر می‌پروراند تا خود به یک فرد سخاوتمند، صادق و مهربان تبدیل شود. چنین مدلی با ایفای نقشی که بخشی از ما می‌شود، فضیلت کسب می‌کنیم برای کودکان و افراد بزرگسال مناسب است که در یادگیری اخلاقی خود به جایی رسیده‌اند که در آن می‌توانند فضیلت‌هایی را کسب کنند.

بنابراین، مؤلفه‌های اصلی یک فضیلت یعنی یک رفتار عملی با فضیلت و یک تمایل با انگیزه فضیلت، از طریق تقلید حاصل می‌شود. بدین معنی که «با تحسین یک الگو شروع می‌شود و در مرحله بعد به یک ایده‌آل تخیلی از خود منجر می‌شود که این به نوبه خود باعث ایجاد تقلید از انگیزه‌ها و اعمال نمونه و الگو می‌شود. یادگیرنده اخلاقی این عمل با فضیلت را بر اساس یک انگیزه با فضیلت انجام می‌دهد. زیرا یادگیرنده در حال تقلید شخصی است که آن عمل را بر مبنای آن انگیزه انجام می‌دهد و با تمرین و ممارست عامل به انجام اعمالی فضیلت‌مندانه بر مبنای انگیزه‌هایی فضیلت‌مندانه دست پیدا می‌کند» (زگزبسکی، ۲۰۱۷: ص ۱۴۵). البته باید اذعان کرد که الگوها صرفاً مفاهیم انتزاعی نیستند که با یادگیری فضایل، آن‌ها را کنار نهاده و نادیده بگیریم. ما همیشه به الگوهای مطلوب نیاز داریم، زیرا آن‌ها همواره به ما نشان می‌دهند که به چه میزان می‌توانیم از نظر اخلاقی پیش برویم. از طرفی هم جای بسی خوشحالی است که در آموزش فضایل از طریق تقلید وجه استقلال فرد نادیده گرفته نمی‌شود، چرا که ما نمی‌خواهیم عیناً همانند الگوها باشیم و آن‌ها نیز نمی‌خواهند عیناً ما همانند آن‌ها

باشیم.

بحث و نتیجه‌گیری

فضایل فکری صرفاً بنیان‌هایی اکتسابی و چالش‌برانگیز از عملکرد فکری عالی نوعاً انسانی‌اند که فیلسوفان با مقاصد معرفتی و دستیابی به حقیقت به تبیین و تحلیل ماهیت و کاربرد آن‌ها اقدام کرده‌اند. زگزیسکی فضایل فکری را صورتی از فضایل اخلاقی قابل اکتساب با دو مؤلفه انگیزش و قابلیت اعتماد تلقی می‌کند. با این حال، اگر چه تحلیل زگزیسکی به نظر انتقادپذیر است. یعنی با فرض ساختارهای متفاوت برای فضیلت‌های مختلف از جنبه هر دو مؤلفه انگیزش و موفقیت و به تبع آن کارکردها و مهارت‌های متفاوت نسبت به یکدیگر، نمی‌توان آن‌ها را در یک قالب یکسان بیان زگزیسکی تحلیل کرد، برخورداری افراد از این نوع ویژگی‌های شخصیتی فی‌نفسه ارزشمند و مطلوب است که باید در افراد پرورش و شکوفا یابند. از این رو، از بررسی مبانی فکری وی هدفی چون توسعه معرفت؛ اصولی نظیر مراجعه مستقیم به نمونه‌ها، تأکید بر ساختار روانی - انگیزشی افراد و تحسین آن‌ها، رشد تفکر انتقادی و فلسفه‌ورزی، رشد خلاقیت و ابتکار و روش‌هایی چون خوگیری، گفتن و بازگو کردن روایات، تقلید مستقیم از نمونه‌ها و شخص فضیلت‌مند استنتاج شد.

منابع

- ارسطو (۱۳۷۷). *اخلاق نیکوماخوس*، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران: طرح نو.
- باتلی، هتر (۲۰۱۵). *فضیلت: بررسی‌هایی اخلاقی و معرفت‌شناختی*، ترجمه امیر حسین خداپرست، تهران: کرگدن.
- پینکافس، ادموند (۱۳۸۲). *از مسأله‌محوری تا فضیلت‌گرایی*، ترجمه حمید رضا حسنی و مهدی علیپور، با مقدمه‌ای از لگنهاوسن، محمد، قم: معارف.
- پل، ریچارد و الدر، لیندا (۲۰۱۲). *مفهوم‌ها و ابزارهای تفکر نقادانه*، ترجمه مهدی خسروانی، تهران: فرهنگ نشر نو.
- خزاعی، زهرا (۱۳۹۴). *معرفت‌شناسی فضیلت*، تهران: سمت.
- زگزیسکی، لیندا (۱۹۹۶). *فضایل ذهن (تحقیقی در ماهیت فضیلت و مبانی اخلاقی معرفت)*، ترجمه امیرحسین خداپرست، تهران: کرگدن.

- Adams, R. M. (2006). *A Theory of virtue*. Oxford: Clarendon Press.
- Baehr, Jason.S. (2015). *Cultivating Good Minds: A Philosophical & Practical Guide to Educating for Intellectual Virtues*. Educating for Intellectual Virtues.
- Aristotle. (1998). *Nicomachean Ethics*, translated by Lotfi, Mohammad Hassan, Tehran: Tarh No. (Text in Persian)
- Batley, H. (2015). *Virtue: Ethical and epistemological studies, God-fearing translator, Amir Hossein, Tehran: Karkadan*. (Text in Persian).
- Battaly, H.(2016). *Responsibilist Virtues in Reliabilists Classrooms*. In J. Baehr, *Intellectual Virtues and education: Essays in Applied Virtue Epistemology*. (pp.163-187). London: Routledge.
- Khazaei, Z. (2015). *Epistemology of Virtue*, Tehran: Samat. (Text in Persian)
- (2013). Education for intellectual virtues From theory to practice. *Journal of Philosophy of Education*. 47(2).
- (2002). *The epistemological Role of the Intellectual Virtues A dissertation submitted in partial fulfillment of the requirements for the degree of Doctor of Philosophy*. University of Washington.
- Paul, R. and Alder, L. (2012). *Concepts and tools of critical thinking*, translated by Khosravani, Mehdi, Tehran: Farhang-e Nashr-e No. (Text in Persian)
- Pinkafs, E. (2003). *From problem-oriented to virtuous*, translator, Hassani, Hamid Reza and Alipour, Mehdi, with an introduction by Legnhausen, Mohammad, Qom: Maaref Publishing Office. (Text in Persian).
- Pritchard, D. H. (2013). Epistemic Virtue and the Epistemology of Education. *Journal of Philosophy of Education*. 47(2).
- Roberts, R. and Wood, J.(2007). *Intellectual Virtues: An Essay in Regulative Epictemology*. Oxford:Clarendon press.
- Zagzebski, L. (1996) *Virtues of the mind: an inquiry into the nature of virtue and the ethical foundations of knowledge*. Loyola Marymount University.
- Zgebski, L. (1996). *Virtues of the Mind (Research on the Nature of Virtue and the Ethical Foundations of Knowledge)*, Translator, Theist, Amir Hossein, Tehran: Karkadan. (Text in Persian)
- (2009). *The Virtues of God and the Foundations of Ethics, in Linda Zagzebski and Timothy D Miller, Readings in Philosophy of Religion*. Wiley Blackwell.
- (2017). *Exemplarist Moral Theory*. Oxford University Press.

Investigating the Nature of Intellectual Virtues from Zagzebski's Perspective and Explaining Its Implications for Teaching Thought

Farkhondehe Disnad¹, Seyed Jalal Hashemi*², Seyed Mansor
Maraashi³ and Masoud Safaei Moghaddam⁴

Abstract

"Intellectual virtues" are stable traits of human ego that are used to examine the truth (the desirable occupation of the mind). Zagzebski considered intellectual virtues to be the characteristics of admirable intellectual personality traits that have two components of motivation and reliable success. This article seeks to look at the nature of intellectual virtues and their educational implications in the teaching of thought through an analytical approach from Zagzebski's perspective. While analyzes show that Admirable personality traits that are sufficiently acquired and controlled by the cognitive factor are valuable in themselves and should be taught in people with principles such as direct reference to examples, emphasis on the psycho-motivational structure of individuals and their admiration, The development of critical thinking and philosophizing, the growth and innovation and methods such as acclimation, telling and retelling narrations, direct imitation of examples and a virtuous person.

Key worde: *Virtues, Intellectual, Zagzebski, Educational implications*

1. PhD in philosophy of Education, Faculty of Psychology and Educational Sciences, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran. f.disnad@yahoo.com.

2. Corresponding Author: Assistant Professor, Department of Philosophy of Education, Faculty of Psychology and Educational Sciences, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran. j.hashemi@scu.ac.ir

3. Associate Professor, Department of Philosophy of Education, Faculty of Psychology and Educational Sciences, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran. marashi_s@scu.ac.ir

4. Professor, Department of Philosophy of Education, Faculty of Psychology and Educational Sciences, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran. safaei_m@scu.ac.ir

DOI: 10.22051/JONTOE.2020.23527.2466
https://jontoe.alzahra.ac.ir/article_5020.html